**فقه الاخلاق (2)**

على زینتى‌

**اشاره‌**

در شماره گذشته، ضرورت و جایگاه فقه‌الاخلاق را با بررسى لغوى و اصطلاحى فقه یادآور شدیم و بر آن شدیم زمینه جدیدى را براى ورود به مباحث اخلاقى باز کنیم. در ادامه به مفهوم‌شناسى خود اخلاق خواهیم پرداخت.

**مفهوم‌شناسى اخلاق‌**

از علوم و دانش‌هاى مرتبط با فقه که به تصریح امامان معصوم علیهم‌السلام و صاحب شریعت صلى الله علیه و آله، جزیى‌[[۱]](http://bonyadhad.ir/3025%22%20%5Cl%20%22_edn1) از پیکره آن به شمار مى‌رود، علم اخلاق است. دانش اخلاق، حداقل در محورهاى موضوع و هدف و روش و منبع شناخت و برخى مسائل اساسى و بنیادین، ارتباط نزدیک و غیر قابل انکارى با فقه دارد که شرح آن خواهد آمد. شکل و کیفیت این ارتباط، از متن دین قابل رصد است. اینک پیش از بیان کیفیت ارتباط، لازم است در محدوده مفهوم‌شناسى به شرح برخى مفاهیم در دانش اخلاق بپردازیم.

**معناى لغوى اخلاق‌**

قبل از بیان تعریف اخلاق، توجه به این نکته ضرورت دارد که اخلاق- چه در جایگاه یک علم و دانش و چه در جایگاه یک واژه و اصطلاح- از رهگذر وجود انسان پا به قاموس بشر گذارده است و هرگز بدون توجه به حقیقت انسان، نمى‌توان به معنا و مفهوم آن پى برد؛ لذا ارائه تعریف آن، بدون نگاه به انسان ممکن نیست. تا کنون کسى فارغ از توجه به انسان، تعریفى از اخلاق ارائه نکرده است. البته شاید بین کلمات ارائه شده در مقام تعریف اخلاق، واژه انسان را مشاهده نکنیم و تعریف کننده، حرفى از انسان به میان نیاورده و بر زبان جارى نسازد؛ ولى موضوع تعریف و متعلق آن، به یقین انسان است؛ بر همین اساس اشاره به حقیقت انسان، قبل از تعریف اخلاق و بیان متعلق اخلاق، از بین ابعاد وجودى انسان ضرورت دارد و ارائه تعریفى روشن و واضح (اگر نگوییم صحیح) را براى اخلاق ممکن مى‌سازد.

نظریه ثنویت و دو گانه‌انگارى حقیقت انسان، قدمتى بسیار طولانى به بلنداى تاریخ دانش بشر دارد. در یونان قدیم، از سده هفت پیش از میلاد و حتى پیش از آن، دانشمندان و فلاسفه، ایده دو ساحتى بودن انسان را مطرح و براى اثبات آن، ادله فراوان ارائه کرده‌اند و امروزه کمتر اندیشورى است که انسان را تنها در بعد مادى و جسمانى آن محدود ببیند. البته در چیستى حقیقتِ بعد غیر مادى انسان، اختلاف نظر وجود دارد؛ برخى آن را هوا و برخى آتش و بعضى ذهن و عده‌اى آن را روان و … مى‌دانند؛ همان‌گونه که در اندیشه دانشمندان مسلمان، بعد غیر مادى و غیر جسمانى انسان را روح یا نفس تشکیل مى‌دهد. از این دیدگاه، انسان موجودى مرکب از دو ساحت و دو بعد است؛ یکى بعد جسمانى و مادى و دیگرى بعد روحى. در متون و معارف دین اسلام، این دو بعد در کنار هم مورد اهتمام قرار گزفته است. پیامبر اکرم صلى الله علیه و آله و سلم در دعایى به درگاه حضرت حق، عرضه مى‌دارد: اللهم حسن خَلقى و خُلقى‌

؛ بار خدایا! صورت و سیرتم را نیکو گردان.[[۲]](http://bonyadhad.ir/3025%22%20%5Cl%20%22_edn2)

یا در جایى دیگر، آن نبى مکرم، خطاب به یکى از مسلمانان مى‌فرماید:

انک امرء قد احسن الله خَلقک فأحسِن خُلقک؛

تو، انسانى هستى که خداوند، صورتت را نیکو آفریده است؛ پس تو خود، سیرت و مَنِشت را نیکو بساز.[[۳]](http://bonyadhad.ir/3025%22%20%5Cl%20%22_edn3)

گویا بر همین اساس، دانشمندان علم اخلاق مى‌گویند: خَلق و خُلق، دو کلمه‌اى است که با هم استعمال مى‌شوند؛ لذا گفته مى‌شود: فلان شخص هم خِلقت نیکو دارد و هم سیرت نیکو:

الخَلق و الخُلق عبارتان مستعملتان معاً یقال فلان حسن الخَلق و حسن الخُلق؛ اى حسن الظاهر والباطن؛ فیراد بالخَلق، الصوره الظاهره و یراد بالخُلق الصوره الباطنه و ….[[۴]](http://bonyadhad.ir/3025%22%20%5Cl%20%22_edn4)

خَلق و خلق دو عبارتى هستند که با یکدیگر استعمال مى‌شوند مثلًا وقتى گفته مى‌شود فلانى حسن الخَلق و حسن الخُلق است منظور آن است که او از نظر ظاهرى و باطنى زیبا است؛ پس مراد از خَلق، صورت ظاهرى است و مراد از خُلق، صورت باطنى است.

بر اساس آنچه گذشت، مى‌توان گفت: انسان، همان‌گونه که دو بعد دارد و هر بعد آن، داراى ویژگى‌هاى مخصوص به خود است. بعد جسمانى و مادى انسان، خصایص و ویژگى‌هایى متفاوت با ویژگى‌ها و خصایص بُعد روحى انسان دارد.

از ویژگى‌هاى بعد مادى و جسمانى انسان (چه پسندیده باشد، چه نا پسند) به «خَلق» تعبیر مى‌شود؛ همچنان که از ویژگى‌هاى بُعد روحى انسان (چه نیکو باشد و چه نکوهیده) به «خُلق» تعبیر مى‌شود. بر همین اساس، در اولین معنا، خُلق به معناى ویژگى‌هاى روحى و نفسانى تعریف مى‌شود؛ همچنانکه خَلق به معناى ویژگى‌هاى جسمى و مادى انسان است. حال بر پایه مقدمه فوق، به تعریف اصطلاحى اخلاق مى‌پردازیم.

اخلاق، در اصل، واژه‌اى عربى است. این کلمه جمع دو واژه است: اخلاق جمع «خُلْق» (بر وزن قُفل)؛

اخلاق جمع «خُلُق». (بر وزن افق).

این دو واژه، در اصل به یک ریشه باز مى‌گردند. خُلق در لغت به معناى «سرشت و سجیه» مى‌باشد. البته خَلْق از همین ماده (نه از همین ریشه) به معناى هیأت و شکل و صورت» آدمى است. خَلقْ یعنى همان شکل ظاهرى و هیأت آدمى که با چشم دیده مى‌شود؛ ولى خُلْق به معناى قوا و سجایا و صفات درونى است که با چشم ظاهر قابل رؤیت نیست و تنها با چشم دل و بصیرت دیده مى‌شود.

والخلق یقال فى معنى المخلوق و الخَلق و الخُلق فى الاصل واحد کشَرب و شُرب …. لکن خص الخلق بالهیأت و الأشکال و الصور المدرکه بالبصر و خص الخلق بالقوى و السجایا المدرکه بالبصیره‌[[۵]](http://bonyadhad.ir/3025%22%20%5Cl%20%22_edn5)

. الخلق در معناى مخلوق مى‌باشد و خَلق و خُلق در اصل یکى مى‌باشند مثل شُرب و شَرب؛ اما خَلق اختصاصى به شکل‌ها و صورت‌هاى ظاهرى دارد که با چشم دیده مى‌شوند و خُلق اختصاص به قوا و خصلت‌هاى درونى دارد که با بینایى باطنى قابل دیدن است.

در بیان دیگر، خُلق چنین تعریف مى‌شده است:الخُلق عباره عن هیئه للنفس راسخه تصدر عنها الأفعال بسهوله و یسر من غیر حاجه الى فکر و رویه[[۶]](http://bonyadhad.ir/3025%22%20%5Cl%20%22_edn6)»؛ خلق، عبارت است از هیأت راسخ در نفس آدمى که سبب مى‌شود افعال به سهولت و آسانى و بدون نیاز به تأمل و تفکر از انسان صادر شود.

پر واضح است در محدوده معناى لغوى، خصال و سجایا اعم از سجیه و سرشت نیک و پسندیده همانند سخاوت و شجاعت‌ یا سجیه و سرشت زشت و ناپسند، مثل جبن و ترس و بزدلى مى‌باشد.

بر همین اساس، آن گاه که گفته مى‌شود: فلان شخص، خُلق زیبایى دارد، به این معنا است که از سرشت و سجیه خوب که وصفى درونى و معنوى است، برخوردار مى‌باشد؛ همانگونه که اگر مى‌گوییم: فلان شخص، خَلق زیبایى دارد، به این معنا است که از نظر ظاهرى و فیزیک بدن و ترکیب چهره، از تناسب اندام و زیبایى ظاهرى در خلقت برخوردار مى‌باشد.[[۷]](http://bonyadhad.ir/3025%22%20%5Cl%20%22_edn7)

بنابراین مى‌توان گفت: «اخلاق، مجموعه صفات روحى و باطنى انسان است» و به گفته بعضى از دانشمندان، گاه به بعضى از اعمال و رفتارى که از خلقیات درونى انسان ناشى مى‌شود، نیز اخلاق گفته مى‌شود (اوّلى، اخلاق صفاتى است و دومى اخلاق رفتارى).[[۸]](http://bonyadhad.ir/3025%22%20%5Cl%20%22_edn8)

با توجه به تعریف ارائه شده از خُلق که به «سرشت و سجایا و صفات درونى» تعریف شد، آنچه مهم است کیفیت پى بردن به برخوردارى فرد از خصال و سجایاى اخلاقى است؛ زیرا صفات درونى و سجایاى نهفته، قابل مشاهده نیستند، تا برخوردارى یا عدم برخوردارى فرد، به آسانى فهمیده شود؛ بر همین اساس، دانشمندان علم اخلاق مى‌گویند: سرشت و سجایاى اخلاقى، در رفتار فرد تجلى مى‌یابد و بر اساس میزان پایبندى فرد به آن سجایا و اوصاف، او را متخلّق مى‌دانند؛ پس رفتار و کردار او است که متخلق بودن یا متخلق نبودن او را به اثبات مى‌رساند. به معناى دیگر، آثار اخلاق را در رفتار فرد مى‌توان مشاهده کرد. گاه تاثیر پایدار در فرد ایجاد مى‌کند؛ به گونه‌اى که تمام حرکات و سکنات او را تحت تاثیر قرار مى‌دهد و اخلاق در همه اعمال او تجلى مى‌کند و گاهى هم فقط در برخى اعمال تاثیر مى‌گذارد؛ لذا اصل وجود اخلاق از طریق آثار آن، قابل تشخیص است؛ همان گونه که میزان تخلق نیز از طریق آثار رفتارى قابل تشخیص است و فارغ از رفتار، نمى‌توان درباره اخلاق کسى قضاوت کرد. شاید این کلام شایع و مشهور، گویاى همین نکته باشد که تا موقعیتى پیش نیامده، همه متخلق (خوش اخلاق) هستند. بر همین اساس است که علماى اخلاق مى‌گویند: «اخلاق» را از طریق آثارش نیز مى‌توان تعریف کرد (شاید منظور، تشخیص باشد) و آن این که:

گاه، فعلى که از انسان سر مى‌زند، شکل مستمرّى ندارد؛ ولى هنگامى که کارى به طور مستمر از کسى سر مى‌زند (مانند خوددارى از بذل و بخشش و کمک به دیگران) دلیل این است که یک ریشه درونى و باطنى در اعماق جان و روح او دارد، آن ریشه را خلق و اخلاق مى‌نامند.[[۹]](http://bonyadhad.ir/3025%22%20%5Cl%20%22_edn9)

طبق این بیان، مى‌توان براى اخلاق، دو تعریف جداگانه ارائه کرد:

1. **اخلاق به معناى صفت روحى و روانى‌**

در این معنا، منظور از اخلاق، همانا آن حالت روحى و روانى آدمى است که سبب بروز رفتار (خوب یا بد) مى‌شود؛ اعم از این که این حالت روحى، به صورت پیوسته و مستمر، سبب این بروز یافتن شود یا به ندرت و گاه گاه سبب بروز این رفتار خاص گردد. طبق این تعریف، اگر شخص ترسو و بزدل، به صورت نادر و در یک موقعیت خاص و انحصارى رفتار شجاعانه از خود بروز دهد، مستحق‌

تحسین بوده و رفتار او، کردارى اخلاقى تلقى مى‌شود؛ همان‌گونه که فرد متخلق به خصلت بخشش اگر به ندرت بخل ورزد، این رفتار او زشت و وى مستحق تقبیح است. به هر حال، طبق این تعریف، همه رفتارهاى آدمى قابل ارزش‌گذارى اخلاقى است؛ هر چند از صفت ثابت روحى و روانى ناشى نشده باشد و به ندرت انجام شده و بر اساس محاسبات دنیایى انجام گیرد.

1. **اخلاق به معناى ملکه روحى و روانى‌**

طبق این معنا، اخلاق آن حالت ثابت و پایدار روحى و روانى است که به صورت خود به خودى، بدون تامل و درنگ موجب بروز رفتارى خاص و متناسب با آن حالت روحى مى‌شود. بر اساس همین تعریف است که ابن مِسکَوَیه مى‌گوید:

خُلق، همان حالت نفسانى‌اى است که انسان را به انجام کارهایى دعوت مى‌کند، بى آن که به تفکر و اندیشه نیاز داشته باشد.[[۱۰]](http://bonyadhad.ir/3025%22%20%5Cl%20%22_edn10)

همان گونه که مرحوم فیض کاشانى مى‌گوید: خوى، عبارت است از هیأتى استوار با نفس که افعال، به آسانى و بدون نیاز به فکر و اندیشه از آن صادر مى‌شود.[[۱۱]](http://bonyadhad.ir/3025%22%20%5Cl%20%22_edn11)

حال این حالت نفسانى اگر به گونه‌اى باشد که همیشه موجب بروز رفتارهاى پسندیده شود، به آن ملکه خوبى‌ها گفته مى‌شود و الا اگر بگونه‌اى باشد که همیشه موجب بروز رفتارهاى ناپسند مى‌شود، ملکه بدى‌ها نامیده مى‌شود:

فان کانت الهیئه بحیث تصدر عنها الأفعال الجمیله المحموده عقلًا و شرعاً سمیت الهیئه خلقاً حسناً و ان کان الصادر منها الأفعال القبیحه سمّیت الهیئه التى هى المصدر خلقاً سیئاً[[۱۲]](http://bonyadhad.ir/3025%22%20%5Cl%20%22_edn12)

. اگر ساختار شخصیتى، به گونه‌اى باشد که اعمال زیبا و پسندیده از نظر عقل و شرع از او صادر شود، این ساختار را خلق زیبا مى‌نامند و اگر اعمال زشت از او سر زند، آن را خلق زشت مى‌نامند.

توجه داریم که این تعاریف، بر اساس دیدگاه اسلام در باره حقیقت انسان ارائه شده است که انسان را موجودى دو ساحتى مى‌داند؛ همان گونه که در ابتداى بحث بیان شد، برخى اندیشوران ایده ثنویت، دیدگاه اسلام را درباره انسان نمى‌پذیرند و آدمى را موجودى تک‌ بعدى مى‌دانند. بر اساس نظریه اسلام، اوصافى مانند خوب و بد و درست و غلط، اوصاف ملکات نفسانى هستند و از ویژگى‌هاى بُعد روحى و نفسانى انسان سرچشمه مى‌گیرند؛ براى نمونه یک عمل خاص، مانند انفاق، از این روى خوب شمرده مى‌شود که سرچشمه آن رفتار نیک، خُلق نیک است و از ملکه‌اى به نام سخاوت (که صفت نفس انسان است) ناشى مى‌شود. این نوع اخلاق را اخلاق فضیلت‌[[۱۳]](http://bonyadhad.ir/3025%22%20%5Cl%20%22_edn13) مى‌نامند؛ اما در برابر، بر اساس دیدگاهى که انسان را تک ساحتى مى‌داند، دیگر اوصافى مانند خوب و بد و زشت و زیبا، اوصاف و ویژگى‌هاى بُعد دوم انسان یا ملکات نفسانى نیستند؛ چون انسان بعد دومى ندارد و بعد جسمانى آدمى نیز از توصیف به این اوصاف بیگانه است؛ لذا اگر انسان را تک‌ساحتى بدانیم، اوصافى مانند خوب و بد و امثال این‌ها، اوصاف افعال و اعمال انسان هستند، نه اوصاف ملکات نفسانى انسان. بر اساس دیدگاه تک ساحتى انسان، اخلاق، این‌گونه تعریف مى‌شود:

مجموعه قوانینى که انسان، با عمل بر طبق آن‌ها مى‌تواند به اهداف خود نایل شود[[۱۴]](http://bonyadhad.ir/3025%22%20%5Cl%20%22_edn14).

یا در جایى دیگر بر پایه همین دیدگاه، اخلاق این گونه تعریف مى‌شود: اخلاق عبارت است از بررسى رفتار آدمى آن گونه که باید باشد[[۱۵]](http://bonyadhad.ir/3025%22%20%5Cl%20%22_edn15).

پر واضح است این نوع اخلاق را نمى‌توان اخلاق فضیلت نامید. اخلاق مبتنى بر این دیدگاه (تک‌ساحتى بودن انسان) را اخلاق وظیفه‌[[۱۶]](http://bonyadhad.ir/3025%22%20%5Cl%20%22_edn16) مى‌نامند.

تا کنون بر اساس دو دیدگاه، درباره ابعاد وجودى انسان چندین تعریف از اخلاق ارائه شد و چه بسا تعاریف و کاربردهاى دیگرى نیز مى‌توان براى اخلاق ارائه کرد که چون در پیش‌فرض با اهداف این بحث اختلاف مى‌یابند، از بیان آن‌ها صرف نظر مى‌کنیم؛ چه همان‌گونه که در سخنان پیشین بیان شد، هدف این نوشتار، بررسى کلیات «فقه الاخلاق» است و به صورت متعارف فقه‌الاخلاق حداقل در حوزه معارف دینى مطرح مى‌شود و جایگاه مى‌یابد. در اندیشه دینى، انسان موجودى تک‌ساحتى تعریف و شناخته نمى‌شود. بر همین اساس از بررسى دیگر کاربردها و تعاریف ارائه شده درباره اخلاق باید چشم بپوشیم؛ چون دیگر تعاریف و کاربردهاى ارائه شده براى اخلاق، مبتنى بر پذیرش پیش فرض‌هایى درباره انسان یا دیگر مبانى اخلاق است که با مبانى دین اسلام درباره انسان یا مبانى اخلاقى اسلام، سازگارى ندارد و نوشته را از هدف مورد نظر دور مى‌کند.

**پیوست‌ها:**

[[۱]](http://bonyadhad.ir/3025%22%20%5Cl%20%22_ednref1) . احادیث و آیات دال بر این مدعا فراوان است؛ مانند روایت معروف« انى بعثت لاتمم مکارم الاخلاق».

[[۲]](http://bonyadhad.ir/3025%22%20%5Cl%20%22_ednref2) . قمى، شیخ عباس، سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۱۱.

[[۳]](http://bonyadhad.ir/3025%22%20%5Cl%20%22_ednref3) . همان، ص ۴۱۰.

[[۴]](http://bonyadhad.ir/3025%22%20%5Cl%20%22_ednref4). محمدى رى شهرى، محمد، میزان الحکمه، ج ۳، ص ۱۴۳.

[[۵]](http://bonyadhad.ir/3025%22%20%5Cl%20%22_ednref5) . راغب اصفهانى، مفردات، ص ۱۵۸

[[۶]](http://bonyadhad.ir/3025%22%20%5Cl%20%22_ednref6) .فیض کاشانى، ملا محسن، المحجه البیضاء، ج ۵، ص ۹۶.

[[۷]](http://bonyadhad.ir/3025%22%20%5Cl%20%22_ednref7) . ابن منظور، لسان العرب،؛ ج ۴، ص ۱۹۴؛ محمد مرتضى الزبیدى، تاج العروس، ج ۶، ص ۳۳۷.

[[۸]](http://bonyadhad.ir/3025%22%20%5Cl%20%22_ednref8). مصباح یزدى، اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۲۴.

[[۹]](http://bonyadhad.ir/3025%22%20%5Cl%20%22_ednref9) . همان ص ۲۵

[[۱۰]](http://bonyadhad.ir/3025%22%20%5Cl%20%22_ednref10) . ابن مسکویه ابو على، تَهْذیبُ الَاخْلاق، ص ۵۱.

[[۱۱]](http://bonyadhad.ir/3025%22%20%5Cl%20%22_ednref11) . فیض کاشانى، حقایق، ص ۵۴.

[[۱۲]](http://bonyadhad.ir/3025%22%20%5Cl%20%22_ednref12) . المحجه البیضاء، ج ۵، ص ۹۶.

[[۱۳]](http://bonyadhad.ir/3025%22%20%5Cl%20%22_ednref13).ethics of virtue .

[[۱۴]](http://bonyadhad.ir/3025%22%20%5Cl%20%22_ednref14). شیروانى على، اخلاق اسلامى، ص ۲۲.

[[۱۵]](http://bonyadhad.ir/3025%22%20%5Cl%20%22_ednref15) . ژکس، فلسفه اخلاق، ص ۹.

[[۱۶]](http://bonyadhad.ir/3025%22%20%5Cl%20%22_ednref16).ethics of duty .

<http://bonyadhad.ir/3025>